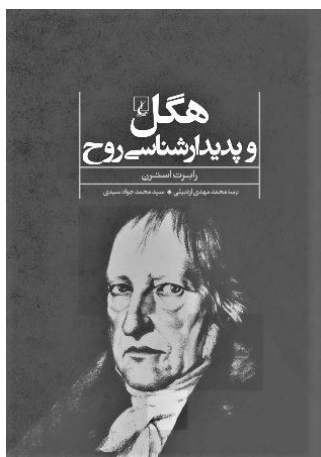


## نقدی بر ترجمه هگل و پدیدارشناسی روح

عقیل فولادی  
دکترای فلسفه غرب از دانشگاه تهران



آثار فلسفی-منطقی مغرب زمین در زبان فارسی برخی بسی خوش اقبال بوده اند و برخی بد اقبال. در میان آثار بزرگ، سنجش خرد ناب و منطق ارسطو (ارگانون) از خوش اقبال ترین ها بوده اند چرا که برگرداننده آنها میرشمس الدین ادیب سلطانی بوده است که اولی را از یونانی و دومی را از آلمانی (البته با توجه به ترجمه های این آثار در چند زبان دیگر) به فارسی ترجمه کرده است؛ ترجمه هایی فوق العاده دقیق که گمان نمی رود دیگر چنین کارهای دقیقی در

زبان ما (و شاید در دیگر زبان ها نیز) پدید آید چرا که ترجمه چنین آثاری افزون بر دانش چندزبانی مترجم، نیازمند صبر و حوصله ای است خارج از حد معمول. سپس می توان از متافیزیک ارسطو با ترجمه شرف الدین شرف خراسانی یاد کرد یا از ترجمه های آثار نیچه به قلم داریوش آشوری. افزون بر اینها می توان از ترجمه های عزت الله فولادوند و جلال الدین اعلم و مصطفی ملکیان و ... نکته ها آموخت. چنین ترجمه هایی مایه افتخار فلسفه پژوهان فارسی زبان اند چرا که در برخی از رشته های دانشگاهی اساساً دقت چندانی در برگردان معادل ها صورت نمی گیرد و هنگامی که نزد پژوهشگران شان از معادل واژه ای سخن می رود تنها

پاسخ‌شان این است که اینجا کلاس فلسفه نیست! بدقبال‌ها را نام نمی‌برم ولی می‌توان از ترجمه برخی آثار هگل شاهد آورد که چه بسا برای خوانندگان نیز بی‌نیاز از ذکر باشد. ناگفته نماند که ترجمه آثار فیلسوفانی چون هگل و هایدگر به تدریج بهتر شده است و چشم‌انداز خوبی در این زمینه دیده می‌شود.

برای تفکیک ترجمه خوب از بد، نمی‌توان مرزبندی مشخصی کرد میان آثاری که توسط اساتید دانشگاهی یک رشته ترجمه شده‌اند و دیگر آثار. در واقع، رابطه ترجمه فلسفی خوب با استاد دانشگاه بودن، عام و خاص من وجه است؛ برخی از ترجمه‌های فلسفی خوب توسط اساتید دانشگاهی این رشته صورت گرفته (مثل ترجمه مابعدالطبیعه ارسطو به قلم شرف‌الدین خراسانی) و برخی نه (مثل ترجمه‌های م.ش. ادیب‌سلطانی)؛ نیز برخی از ترجمه‌های فلسفی نامناسب، کار اساتید دانشگاهی این رشته بوده و برخی نه.

نوشته حاضر نگاهی دارد به ترجمه کتاب **هگل و پدیدارشناسی روح**. همین ابتدا بگویم که در حد آگاهیهای فلسفی‌ام، نگاهی مثبت به این ترجمه دارم. هم‌گزینهش متن انتخاب‌شده برای ترجمه را مناسب می‌دانم هم ترجمه را در کل. من کل ترجمه را با اصل آن مطابقت ندادم بلکه در ضمن خواندن به مواردی برخوردم و صرفاً در آن موارد به اصل مراجعه کردم. هدف از طرح این موارد این است که اولاً دشواری ترجمه این نوع متون را نشان بدهم و دوماً نشان بدهم که در ترجمه متون فلسفی دقت در ظرایف زبانی و معنایی متن چه مایه اهمیت دارد. مشخصات کتاب‌شناختی: استرن، رابرت، **هگل و پدیدارشناسی روح**، ترجمه محمد مهدی اردبیلی، سید محمد جواد سیدی، چاپ سوم، تهران: ققنوس، ۱۳۹۶.

Thus, reason was seen as leading to scepticism, science to mechanistic materialism, social reform to bloody revolution, humanism to empty amoralism and crude hedonism, and individualism to social fragmentation.

**ترجمه چاپ شده:** «بنابراین، عقل منجر به شکاکیت، علم منجر به ماتریالیسم مکانیکی، اصلاح اجتماعی منجر به انقلاب خونین، اومانیزم منجر به بی‌اخلاقی پوچ و بی‌محتوا، و فردگرایی منجر به فروپاشی اجتماعی می‌شود.» ص ۷۱ پ ۲

**ترجمه پیشنهادی:** بنابراین، عقل به مثابه رهنمایی به شکاکیت، علم به مثابه رهنمایی به ماتریالیسم مکانیکی، اصلاح اجتماعی به مثابه رهنمایی به انقلاب خونین، اومانیزم به مثابه رهنمایی به بی‌اخلاقی پوچ و لذت‌باوری خام، و فردگرایی به مثابه رهنمایی به فروپاشی اجتماعی دیده می‌شد.

**توضیح:** «و لذت‌باوری خام» کلاً در ترجمه حذف شده است.

It is harder to see how Hegel's arguments here would tell against other ways of motivating the critical epistemic method, particularly those built around the claim that there is positive evidence that our cognitive capacities are limited, based on the apparent failure of our inquiries in certain areas (theology or metaphysics, for example).

**ترجمه چاپ‌شده:** «دریافتن این که چگونه استدلال هگل در برابر دیگر شیوه‌های پی‌گرفتن روش معرفتی انتقادی مقاومت می‌کند، به ویژه آن شیوه‌هایی که مبتنی بر این مدعا هستند که شهادی ایجابی در دست است که نشان می‌دهد توانایی‌های شناختی ما محدودند، شیوه‌هایی مبتنی بر شکست ظاهری جستجوهای ما در قلمروهای مختلف (مثلاً الاهیات یا متافیزیک).» ص ۱۰۷، پ ۲،

**ترجمه پیشنهادی:** دشوارتر آن است که بدانیم چگونه استدلال‌های هگل در اینجا به ضرر دیگر شیوه‌هایی تمام می‌شوند که برانگیزاننده روش معرفتی نقدی‌اند، به ویژه شیوه‌هایی که مبتنی بر این مدعا هستند که شهادی ایجابی یافت می‌شود که تواناییهای شناختی ما محدودند، این شاهد مبتنی بر ناکامی ظاهری پژوهشهای ما در قلمروهای مختلف (مثلاً الهیات یا مابعدالطبیعه) است.

**توضیح:** فعل اصلی جمله، «دشوارتر است» در ترجمه نیامده و لذا جمله ناتمام رها شده است.

Earth's blind typhonic Fire

**ترجمه چاپ‌شده:** آتش کور زمین. ص ۳۱۴، پ ۲، س ۵

**توضیح:** ترجمه کامل آقای باقر پرهام از این عبارت، در پدیدارشناسی جان،

ص ۷۴۴: «آتش کور و توفانی زمین».

ص ۴۱، پ ۱: بجای a quietistic conservatism آمده «نوعی محافظه‌کاری بی تفاوت». «بی تفاوت» بجای quietistic آمده که در واقع به معنای «تقدیرباورانه» است. افزون بر این، کلمه «بی تفاوت» به لحاظ فارسی نویسی مورد پسند اهل قلم نیست (ر.ک: کتاب غلط ننویسیم، یا فرهنگ درست نویسی سخن). در ص ۶۸ سطر ۶ معادل این واژه، «رضامندان» آمده است.

This is the meaning of his famous image of the owl of Minerva: the sacred bird of Minerva (or Athena), the goddess of wisdom, flies at dusk, after the happenings of the day, for only then can philosophy reflect on what has occurred, and fulfil its role as 'the thought of the world' (PR: Preface, p. 23).

**ترجمه چاپ شده:** «معنای اصلی استعاره مشهور جغد مینروا او نیز همین است: پرنده روحانی مینروا (یا آتن) و الهه خرد که در تاریکی و پس از پایان حوادث روز پرواز می‌کند، زیرا تنها فلسفه می‌تواند آنچه را رخ داده است بازگوید و نقش خویش را در مقام «اندیشه جهان» (PR: Preface, p. 23) ایفا نماید. ص ۵۴، پ ۲

**ترجمه پیشنهادی:** معنای اصلی استعاره مشهور وی، یعنی جغد مینروا، نیز همین است: پرنده مقدس مینروا (یا آتنا)، الهه خرد، در تاریکی، پس از پایان حوادث روز، به پرواز درمی‌آید، زیرا تنها در این صورت، فلسفه می‌تواند درباره آنچه رخ داده است تأمل کند و نقش خویش را به مثابه «اندیشه درباره جهان» (PR: Preface, p. 23) ایفا نماید.

**توضیح:** چنانکه دیده می‌شود، مترجم، «آتن» را بجای «آتنا» نوشته است و افزون بر این، جمله به لحاظ دستوری نیز غلط و لذا گنگ است.

the bloody aftermath of the Terror, the rise and fall of Napoleon,

**ترجمه چاپ شده:** «عواقب خونبار ترور، ظهور و سقوط ناپلئون...» ص ۵۴، پ ۳

**ترجمه پیشنهادی:** «پیامدهای خونبار دوره ترور،...»

**توضیح:** در متن اصلی، ترور با تی بزرگ آمده و برای خواننده انگلیسی زبان

روشن است که مقصود دوره معروف به «ترور» یا وحشت در فرانسه است ولی پیداست که ترجمه فارسی چنین چیزی را نمی‌رساند.

the repressive Karlsbad Decrees

ترجمه چاپ شده: «فرمانهای سرکوبگرانه کارلسبات» ص ۵۵، پ ۱

توضیح: شاید برخی خوانندگان با «فرمانهای کارلسبات» آشنا نباشند، لذا اولاً باید معادل انگلیسی آن در پانویس بیاید و ثانیاً توضیحی درباره آن داده شود.

that the world is a rational place, one in which we can truly feel 'at home'; for, as he puts it in the Philosophy of Right, "I" is at home in the world when it knows it, and even more so when it has comprehended it'

ترجمه چاپ شده: «... که جهان مکانی عقلانی است، که می‌توان در آن حقیقتاً احساس در خانه بودن» داشت؛ چرا که همان‌گونه که وی در فلسفه حق خاطر نشان می‌سازد: «در جهان، زمانی «من» در خانه [اش] است که جهان را بشناسد، و حتی بالاتر از آن، زمانی که جهان [نیز] او را ادراک کند.» (ص ۶۸)

ترجمه پیشنهادی: «... که جهان جایگاهی عقلانی است، که در آن می‌توانیم حقیقتاً احساس «در خانه بودن» [= راحتی] کنیم؛ زیرا همچنانکه وی در فلسفه حق می‌گوید: «من» هنگامی در جهان در خانه [= راحت] است که آن را بشناسد، و باز بالاتر، هنگامی چنین است که آن [= جهان] را به فهم درآورده باشد.

توضیح: متن آلمانی عبارت منقول از هگل در فلسفه حق چنین است:

Ich ist in der Welt zu Hause, wenn es sie kennt, noch mehr, wenn es sie begriffen hat.

مترجم با ارجاع اشتباه ضمیر، معنای عبارت را مخدوش کرده: «جهان [نیز] او را ادراک کند.»

Philosophy must therefore set out to correct those outlooks which create the puzzles that stop us from seeing reason in the world, by showing how these outlooks arise as a result of some sort of distortion which can be overcome, thereby enabling the puzzles to

be resolved and the world to look back to us in a rational way once again.

**ترجمه چاپ شده:** «بنابراین، فلسفه باید اقدام به اصلاح دیدگاه‌هایی کند که به ایجاد معضلاتی می‌انجامد که ما را از مشاهده عقل در جهان بازمی‌دارند؛ به منظور انجام دادن این مهم، فلسفه باید نشان دهد که چگونه این نگرش‌ها ریشه در آشفتگی‌هایی دارند که می‌توان بر آن‌ها فائق آمد؛ بدین وسیله است که می‌توان معضلات مذکور را رفع کرد و جهان بار دیگر می‌تواند نگاهش را به نحوی عقلانی به سوی ما بازگرداند.» (ص ۶۹)

**ترجمه پیشنهادی:** بنابراین، فلسفه باید اقدام به اصلاح نگرش‌هایی کند که موجب مسائلی هستند که مانع‌اند از اینکه عقل را در جهان ببینیم، و بدین منظور، فلسفه باید نشان دهد که چگونه این نگرش‌ها ناشی از نوعی تحریف‌اند که می‌توان بر آنها فائق آمد؛ بدین‌سان، حل آن مسائل، و برگشت دوباره جهان به ما به شیوه‌ای عقلانی میسر می‌شود.

**توضیح:** از آنجا که جهان با نومن کانتی از ما جدا افتاده بود، اکنون از نظر هگل با فلسفه خودش باز به نحوی معقول به سوی ما بازمی‌گردد. در واقع، این بازگشت، رفع بیگانگی زائیده نومن کانت است. در موارد دیگری نیز ترجمه مذکور دیده می‌شود، مثل ص ۷۷ پ ۱ و ص ۸۰ س ۳ و ص ۸۱، پ ۲، س ۵. در واقع، به گمان نگارنده، ضعف ترجمه چاپ شده نه از ناحیه ترجمه عبارت، بلکه از ناحیه غفلت در قرار دادن متن در بافت تاریخ فلسفه برای تفهیم مطلب است و با توجه به توضیح مذکور (دست کم به نظر نگارنده) مطلب روشن است؛ در حالی که خواننده طبق ترجمه چاپ شده از خود می‌پرسد که یعنی چه که جهان به نحو عقلانی به ما بنگرد! ولی وقتی از برگشت دوباره جهان به شیوه‌ای عقلانی سخن گفته می‌شود، پیداست که بحث هگل ناظر به کانت است که با بحث نومن، حقیقت عالم را از دسترس قوای شناختی ما خارج کرده بود و هگل می‌خواهد دوباره جهان را در دسترس قوای شناختی ما نهد. لذا معنای عبارت «برگشت دوباره» برای خواننده روشن است.)

But given this, how does Hegel think these alienating conceptions come about?

**ترجمه چاپ شده:** «با وصف این، نظر هگل در باب چگونگی پیدایش این تصورات بیگانه چه بود؟» (ص ۷۰)

**ترجمه پیشنهادی:** «با این فرض، نظر هگل در باب چگونگی پیدایش صورهای بیگانه ساز چیست؟»

**توضیح:** «تصور»، در هر حال، از آن ما و برساخته ماست و لذا هیچ تصویری نمی تواند بیگانه از ما باشد ولی برخی تصورها می توانند عالم را نسبت به ما بیگانه سازند لذا بیگانه کنندگی تصور درست است همچنانکه واژه انگلیسی با پسوند ing آمده است که در اینجا بیان کننده حالت فاعلی است.

در صفحه ۷۰ و ۴۲۱، «دقایق» بجای moments آمده. این واژه به معنای «مؤلفه / مؤلفه‌ها» هم می آید که در این سیاق طبعاً روانتر از «دقایق» است.

...which is 'the inherent self-sublation of these finite determinations and their transition into their opposites'...

**ترجمه چاپ شده:** «این مرحله رفع خود ذاتی این تعینات متناهی و گذارشان به متضادهایشان است» (ص ۷۳)

**ترجمه پیشنهادی:** این مرحله عبارت است از اینکه: «این تعینهای متناهی، ذاتاً خودشان را رفع می کنند و به متضادهایشان گذر می کنند».

**توضیح:** عبارت «رفع خود ذاتی» مبهم است و مگر خود غیر ذاتی هم داریم که سخن از خود ذاتی گفته شود!

'this path is the conscious insight into the untruth of phenomenal knowledge, for which the supreme reality is what is in truth only the unrealized Notion...The series of configurations which consciousness goes through along this road is, in reality, the detailed history of the education of consciousness itself to the standpoint of Science' (PS: 50).

**ترجمه چاپ شده:** «این راه، از بینش آگاهانه به ناحقیقت دانش پدیداری است، که از منظر آن واقعیت اعلی چیزی است که در حقیقت تنها مفهومی تحقق نیافته است ... مجموعه پیکربندی‌هایی که آگاهی در این راه می پذیرد، در واقع تاریخ تفصیلی تربیت یافتن آگاهی است تا خود را به جایگاه علم ارتقا دهد». (ص ۱۱۰)

**ترجمه پیشنهادی:** این راه، بینش آگاهانه به امر ناحقیقی دانش پدیداری است، که واقعیت اعلی برای چنان دانشی همان چیزی است که در حقیقت صرفاً مفهوم تحقق نیافته است ... سلسلهٔ قالبهایی که آگاهی در این مسیر می‌گذراند، در واقع، تاریخ تفصیلی پرورش خود آگاهی تا [رسیدن به] نقطه نظر علم است.

**توضیح:** عبارت «ناحقیقت دانش پدیداری»، گنگ است و لذا در ترجمهٔ the untruth «امر ناحقیقی» آورده شد. برترین واقعیت در دانش پدیداری، در میان نبودن پای مفهوم است که هگل در بحث از یقین حسی، فقر و حقیقی نبودن چنین دانشی را به ما نشان می‌دهد و می‌گوید جزئی را بدون کلی، یعنی بدون مفهوم، نمی‌توان شناخت. ضمناً ترجمهٔ series به «مجموعه» نیز در چنین سیاقی محل تأمل است؛ چرا که مجموعه، چیزی بسته و محدود است، ولی قالبهای آگاهی هگل چنین چیز بسته‌ای به نظر نمی‌رسند.

'so that it may purify itself for the life of the Spirit, and achieve finally, through a completed experience of itself, the awareness of what it really is in itself' (PS: 49).

**ترجمه چاپ شده:** «در نتیجه، شاید جان خود را برای حیات روح خالص سازد، و، در نهایت، از رهگذر تجربه‌ای کامل شده از خویشتن دریابد که واقعاً، در خودش، چیست.» ص ۱۱۲

**ترجمه پیشنهادی:** لذا، روان [معادل soul که مرجع ضمیر it است] می‌تواند خودش را برای زندگی روح، خالص سازد، و سرانجام با تجربه‌ای کامل از خودش، به چپستی واقعی فی‌نفسه‌اش دست یابد.

Hegel argues that consciousness oscillates between the one conception and the other, sometimes treating the object as a bundle of properties which then undermines its sense that the object is really a unified individual distinct from other individuals, and sometimes treating the object as a unity over and above its plurality of properties, which then leads to the idea of a characterless substratum and back to the 'This' of sense-certainty.

**ترجمه چاپ شده:** «وی استدلال می‌کند که آگاهی [دائماً] میان این دو تصور در نوسان است؛ آگاهی گاهی ابژه را مجموعه‌ای از ویژگی‌ها در نظر می‌گیرد و یکپارچه و



متمایز بودن آن از سایر افراد را زیر سؤال می‌برد؛ و گاه نیز ابژه را امری واحد، برتر و فراتر از تکثر و ویژگی‌هایش تلقی می‌کند که در نتیجه چنین رویکردی به ایده نوعی زیرنهاد بی‌کیفیت راه می‌برد و به «این» یقین حسی بازمی‌گردد.» (ص ۱۳۶)

**ترجمه پیشنهادی:** هگل استدلال می‌کند که آگاهی میان دو تصور در نوسان است: گاهی ابژه را مجموعه ویژگیها تلقی می‌کند، که بدین‌سان، ریشه معنای آن را می‌زند- ابژه، در واقع، فردی واحد و متمایز از دیگر افراد است؛ و گاهی ابژه را یک وحدت، علاوه بر کثرت و ویژگیهایش، تلقی می‌کند، که بدین‌سان، به ایده یک تکیه‌گاه و زیرنهاد بی‌مشخصه برای «این» یقین حسی، منتهی می‌شود.

**توضیح:** اولاً در ترجمه چاپ شده its sense that حذف شده است. ثانیاً over and above اصطلاح است به معنای «گذشته از» یا «علاوه بر»، در حالی که در ترجمه فارسی تحت اللفظی برگردانده شده است: «برتر و فراتر از!» ثالثاً واژه back که در اینجا در حالت اسمی به کار رفته است اشتباهاً در کاربرد فعلی تلقی شده است در حالی که اگر چنین بود باید همچون lead حرف s نیز بدان می‌چسبید، و چون چنین نشده است معلوم است که اسم است و عطف به substratum. **ترجمه چاپ‌شده:** «در نظر هگل، کانت و اسلافش دست به چرخشی سوپرتیویستی می‌زنند» ص ۱۹۹

**توضیح:** مترجم «اسلاف» را معادل successors آورده که باید «اخلاف» باشد. The heart-throb for the welfare of humanity therefore passes into the ravings of an insane self-conceit, into the fury of consciousness to preserve itself from destruction;

**ترجمه چاپ‌شده:** «بنابراین، دلواپسی [و تپش قلب] برای رفاه بشر بدل با هذیان‌های دیوانه‌ای خودپسند یا هیاھوی آگاهی برای حفاظت از خود در برابر نابودی همراه می‌شود.» (ص ۲۲۸)

**ترجمه پیشنهادی:** بدین‌سان، دلواپسی برای رفاه بشر تبدیل می‌شود به هذیان‌های یک خوددفریفتگی دیوانه‌وار، به خشم آگاهی برای حفظ خویشتن از نابودی؛

در صفحه ۲۵۲ عبارت «توازن متعادل» آمده است. این ترکیب حاوی حشو است چون «توازن» به معنای تعادل و هم‌وزنی است و لذا «متعادل» زائد است.

معادل انگلیسی این ترکیب، *balanced equilibrium* است که می‌توان آن را به «توازن سنجیده» برگرداند که گرفتار چنان حشوی نشویم.

*individuality is purely the formal moment of the act as such,*

ترجمه چاپ شده: «فردیت صرفاً دقیقه‌ای صوری است از کنش بماهو،» (ص ۲۵۸، نقل قول دوم از پدیدارشناسی، س ۳)

توضیح: در اینجا نیز بجای دقیقه، «مؤلفه» رساتر است و ترکیب عربی «بماهو» نیز بر نام‌انوسی عبارت می‌افزاید؛ چرا که در متنی که مترجم از تعبیرهای سنتی عادی فلسفی مانند فی‌نفسه و لِنفسه می‌پرهیزد و بجایشان از «در خود» و «برای خود» استفاده می‌کند انتظار نمی‌رود که ناگهان در کنار واژه «کنش» [«فعل» هم نه] ترکیبی عربی دیده شود.

People who are too fastidious towards the finite never reach actuality,...

ترجمه چاپ شده: «آنان که بیش از حد در بند امر متناهی هستند هرگز به فعلیت دست نمی‌یابند....» (ص ۲۸۴)

ترجمه پیشنهادی: آنان که در مورد امر متناهی بسیار مته به خشخاش می‌گذارند هرگز به فعلیت دست نمی‌یابند، ...

\*\*\*\*\*